۸

امام عصر عجل الله

متن سخنرانی استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

مادر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مادر امام عصر عجل الله فرجه الشریف

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مادر امام عصر عجل الله فرجه الشریف/مولف حسین انصاریان ؛ ویرایش و تحقیق مرکز تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی .

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۵ص.؛م.س. ۷/۵ ۱۰/۵ X

شابک : :۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۲-۹ ۳۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع : محمدبن حسن عجله الله تعالی فرجه الشریف ، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- میلاد

موضوع : نرجس خاتون سلام الله علیها

شناسه افزوده : انتشارات دارالعرفان

رده بندی کنگره : BP۱۰/۵/الف۸۲م۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۸۲۵۹

ص: ۱

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی ها محفوظ می دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامه عمل به دستورات بلند ربانی می باشد.

در این خصوص، دست یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن ها در حیات انسانی، ضروری احساس می شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دار العرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانه دانشمند محقّق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی های معظّم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی های استاد نیز تشنگانِ معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی نصیب نگذاشته و بدون خارج

ص: ۲

ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل الله: و سیراب گشتن از این چشمه پرفیض باز نموده است.

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از بیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدّس سیراب گردیم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سی___د الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین

المعصومین المکرمین

روایتگر ماجرای ولادت امام عجله الله تعالی فرجه الشریف

درس ها، عبرت ها و پندهایی در ماجرای ولادت وجود مبارک امام دوازدهم عجله الله تعالی فرجه الشریف هست که توجّه به آن درس ها، پندها و عبرت ها، می تواند برای هر انسان خواستارِ کرامت، فضیلت و سعادت مفید باشد.

روایتگر قسمتی از این ماجرا و کسی که در آن نقش مهمی ایفا می کند، مرد معتبری است به نام بُشْر بن سلیمان که عالم بزرگ، محدث خبیر و انسان مطمئن که بزرگان دین ما از او به عنوان صدوق یاد کرده اند، در هزار و چند سال قبل، در عصر غیبت صغری و در کتاب پر قیمت «الغیبه»، این روایت را از او نقل فرموده است.

بشر بن سلیمان، از فرزندان ابوایوب انصاری است؛ این انسان بزرگوار در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مکه به مدینه هجرت کرد و در قریه قبا پیاده شد و چند روزی را منتظر ورود اهل بیتشان و

امیرمؤمن علیه السلام شد، در آن چند روز، ابوایوب این مسجد با عظمت قبا را با بنّایی و زحمات خود به پا کرد،

مسجدی که خداوند متعال در سوره مبارکه توبه، این آیه را درباره آن نازل کرد: « لَمَسْجِدٌ أَسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ.» (۱)

در این مسجد، مردانی برای عبادت می آیند که عاشق طهارت همه جانبه هستند و خداوند هم عاشق مردم پاک است. آن چند روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در روستای قبا به سر می برد، افراد زیادی از مردم مدینه به محضر حضرت مشرّف می شدند و درخواست می کردند که به محض این که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه آمد، به خانه آن ها نزول اجلال کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جواب مردم را نمی داد که من به خانه شما می آیم یا نمی آیم. تا این که روزی که پیغمبر وارد مدینه شد، فرمود: راه را بر شتر من باز بگذارید. این شتر در هر خانه ای که زانو زد، من به آن خانه وارد می شوم. شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کنار

۱- توبه:۱۰۸: مسجدی که از روز اول پایه، ریشه و اساسش بر تقوا بناگذاری شده، سزاوار است که در چنین مسجدی به عبادت برخیزید.

درب خانه ابوایوب انصاری زانو به زمین زد. در ابتدای ورود پیغمبر بزرگوار اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم به مدینه، آن جا برای حضرت، محلّ زندگی، عبادت، مناجات و تبلیغ دین شد. این نشان می دهد که خانه پاک و صاحبخانه پاک، مورد توجّه خدا، پیغمبر و امام معصوم است؛ چنان که وقتی حضـرت رضا علیه السـلام وارد نیشابور شد، در آن روزگاری که شهر نیشابور شهر فوق العـاده آبـادی بود، هر یک از مردم نیشابور اصـرار داشـتند که حضـرت علیه السـلام به خانه آن ها بیایـد؛ ولی ایشان مانند جدّ بزرگوارش، پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم ، به مردم فرمود که مَرکب من را آزاد بگذارید تا کنار درب هر خـانه ای که زانو زد، تـا زمـانی که من در نیشابورم، محلّ اقامتم در همان خانه باشـد. مردم هم راه را برای مَرکب حضـرت باز گذاشـتند، و مَرکب آمـد در یـک محله قـدیمی فقیر نشـین نیشـابور و کنـار درب منزل پیرزنی زانو زد. تـا زمـانی که امام علیه السـلام در نیشابور اقامت داشت، در خانه همین پیرزن بود. برای خـدا، انبیاء و ائمه، مرد یا زن، فقیر یا غنی، مطرح نیست. آنچه در پیشگاه مقدس پروردگار ارزش دارد، همین پاکی

و طهارتی است که در قرآن کریم مطرح است؛ پاکی دل، پاکی اخلاق، پاکی عمل و پاکی مال.

هر کسی که پوشیده به این چهار پاکی و این چهار طهارت باشد، نظر پروردگار، نظر انبیاء، نظر ائمه طاهرین: به اوست، هر چند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یا امام غایب باشند، ولی آن شخص و آن خانه، مورد توجّه معنوی پیغمبر و امام است؛ به عبارت بهتر می شود گفت که این شخص و خانه او، محلّ طلوع نور پیغمبر و امام است؛ قلب او، محلّ طلوع امام است؛ خانه او محلّ طلوع نور امام است؛ این خانه همان خانه ای است که در روایات بسیار مهم ما وارد شده که شب ها این خانه ها برای ملائکه آسمان ها می درخشند، به مانند پرنورترین ستاره ای که برای مردم روی زمین، می درخشد([1]) ، و این نور همان نور پاکی و نور طهارت است.

طهارت خانه، منوط به طهارت مال و طهارت مواد خانه، از حرام است، و طهارت انسان، منوط به طهارت قلب، اخلاق و عمل او، از زشتی های مربوط به هر یک از آن ها است.

۱- شیخ کلینی، کافی، ج۲، ص۶۱۰.

این طهـارت، عامـل محبوبیت است: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ.» در سوره بقره در آیه دویست و بیست و دو، همین معنـا را داریم: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ.»

این بشـر بن سـلیمان، از فرزندان چنین انسان پاکی است که هم خودش مورد نظر پیغمبر بود و هم خانه اش؛ یعنی خانه اش هم با طهارت بود. این طهارت آثارش را در نسل انسان هم ظاهر می کنـد، و امام باقر علیه السـلام می فرمایـد: «کَسْبُ الْحَرَامِ یَبِینُ فِی الذُّرِّیَّه.» (۱)

دستور امام هادی علیه السلام برای خرید کنیزی ویژه

بشـر بن سـلیمان که پـاکی را از جـدش ابوایوب انصاری به ارث برده، در این روایت می گویـد: من در خانه بودم که درب را زدند. خودم دم درب

۱- کافی، ج۵، ص۱۲۵: کسب حرام در نسل انسان هم خودش را آشکار و ظاهر می کند.

آمدم و آن را باز کردم. دیدم خادم وجود مبارک حضرت هادی، امام علی نقی، امام دهم علیه السلام ، است.

ص: ۱۰

او به من گفت: بشر! حضرت هادی علیه السلام شما را خواسته است. گفتم: سمعاً و طاعاً. آدم پاک، مطیع منابع فیض است و آدم ناپاک، از منابع فیض اطاعت نـدارد. ناپاکی که موجب می شود او اطاعت نداشـته باشد، کبر و خود بینی او است. حجاب تکبّر و اسـتکبار نمی گذارد که انسان به اطاعت از خدا، انبیاء و ائمه طاهرین برخیزد: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ»(۱). کبر، آلودگی است؛ کبر ناپـاکی است و مـانع اطـاعت از خـدا، انبیـاء و ائمه طاهرین: می باشد.

بشـر در ادامه می گویـد: به محض این که کـافورِ خـادم به من اعلاـم کرد، وجود مبـارک امـام هـادی علیه السـلام شـما را می خواهـد، مـن دوان دوان رفتم که به حضـور حضـرت برسم. خـدمت حضـرت نشسـتم و امـام علیه السـلام به من فرمـود: محبت خانواده ما در قلوب شـما و پـدران شـما بوده است. عجیب است که حضـرت علیه السـلام فرمود که این محبت را فرزنـدان این خانواده، از پدرانشان به ارث برده اند. معلوم

۱- بقره: ۳۴.

می شود که معنویات هم به ارث برده می شود. اگر من معنویت داشته باشم، آن معنویت تا حدی به فرزندان من به ارث می رسد. اگر من فاقد معنویت باشم، فرزندان من هم از من ارث معنوی نمی برند، مگر این که خداوند متعال به علتی عنایتی به من فرمایید و قلبم ظرف معنویت بشود. حالا ـ ممکن است یا در برخورد با استاد الهی، یا در برخورد با یک دوست الهی، یا در برخورد با یک کتاب، و یا در برخورد با یک حادثه که شاید هم به چشم نیاید، برای ما چنین اتفاقی بیافتد. ما درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام همین معنای ارث را در زیارت وارث می خوانیم:

ص: ۱۲

«السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ إِبْراهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ مُوسی کَلِیمِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ عِیسی رُوحِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِیبِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، السَّلامُ عَلَيْکَ یا وارِثَ فاطِمَهَ الزَّهْراء.»

به راستی، امام حسین علیه السلام چه چیزی از انبیای گذشته ارث برده؟ حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام تمام معنویات انبیای خدا را به ارث برده است. این ارث، ارث مالی نیست. همان طوری که پروردگار عالم در قرآن می فرماید، این قرآن ارث من است، و بعد هم بیان می کند که چه کسانی این قرآن را به ارث می برند: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا.» (1)

کسی که قرآن را از خدا به ارث ببرد، به کجا می رسد؟ به مقام قرب و مقام لقا.

معلوم می شود محبت و ولایت اهل بیت:و پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ارثی معنوی است که بر پدران و مادران واجب شرعی و اخلاقی می باشد که این محبت و مودت را به فرزندانشان منتقل کنند. آن ها باید بکوشند که فقط خانه به ارث نگذارند؛ فقط مال و پول به ارث نگذارند. بالاترین ارثی که

۱- فاطر:۳۲: ما این قرآن مجید را به ارث دادیم به کسانی که بنده انتخاب شده ما بودند.

از یک پدر یا مادر برای فرزندانش می تواند بماند، مودت و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت:است. این

ص: ۱۴

وظیفه پدران و مادران است که فرزندانشان را با این مجالس آشنا کنند؛ با قرآن کریم آشنا کنند؛ گاهی خودشان بنشینند و با فرزندانشان درباره این که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت:، کشتی نجات در دنیا و آخرت هستند، صحبت کنند تا به تدریج این مودت و محبت به ارث داده بشود و دل، جان، مشاعر و سینه فرزندان از شربت بی نظیر مودت و محبت اهل بیت:پر شود. این سخن را امام هادی علیه السلام به بشر بن سلیمان فرمود که شما از گذشتگانتان مودت و محبت ما را گرفتید و از آن ها به ارث بردید. بعد حضرت فرمود، شما که دارای مودت و محبت نسبت به ما هستید؛ مورد اطمینان ما اهل بیت: هستید. این مقام، مقام خیلی بزرگی است که در این دنیا با این همه جاذبه های مادی، امام معصوم به انسانی اطمینان کند و بگوید من نسبت به اسرارم، به تو مطمئن هستم؛ نسبت به اموالی که سهم امام است، به تو مطمئن هستم؛ نسبت به شیعیانم، به تو مطمئن هستم؛ نسبت به دنیا و آخرت مردم، به تو اعتماد دارم؛ یعنی یک شیعه باید این حد به کمال برسد. آنان انسان را با مال، با جان، با قیافه، با حوادث اجتماعی و با پدیده ها و مسایل خانوادگی

امتحان می کننـد و به این راحتی کسـی مورد اعتماد امام واقع نمی شود. انسان بایـد از کوران امتحانات و ابتلائات سالم بیرون بیایـد و خودش را به پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و ائمه: نشـان بدهـد که عیب قابل توجّهی در من نیست تا ائمه:به انسان اعتماد کننـد تا از پس پرده غیبت، به خاطر اعتمادشان، مقامی معنوی را در اختیار انسان بگذارنـد. بعـد امام هادی علیه السـلام فرمود: بشـر! از میان همه دوسـتان، برای سِـرّی ناگفته، تو را انتخاب کردم؛ چون من می دانم، تو این خبر و این سِرّ را به احدی نمی گویی. بشر می گوید: عرض کردم، تسلیم هستم. بعد حضرت علیه السلام قلم مبارکش را برداشت و به خط ترکی رومی، روم شـرقی که همین منطقه ترکیه و دامنه جبال آرارات بود، به زبان و به خطّ آن ها، نامه ای را نوشت و آن را در بسته تحویل من داد و دویست و بیست درهم هم پول به من داد که پول قابل توجّهی بود و سپس به من فرمود: فردا از سامرا به جانب بغداد حرکت می کنی و وسط روز، در گـذرگاه رود فرات می ایستی. آن جا، وکیلانِ خریـدی از طرف بنی عباس و جوانان پولدار اعراب

ص: ۱۶

کنـار معبر ایسـتاده انـد و کشتی ها، و بلم ها و زورق هایی، به آن جا می آینـد و پهلو می گیرنـد و وکلای خریـد بنی عباس و جوانـان عرب برای خریـد کنیز می آینـد؛ چون در آن بلم ها و در آن کشتی ها کنیزان اسـیری هست که مسـلمانان آن ها را با پول می خرنـد. شـما آن جا مواظب باش. مرد کنیز فروشـی به نام عمر بن یزیـد با بلم می آید و پهلو می گیرد. در میان کنیزان او، کنیزی است که دو لباس حریر بر تن اوست و یک رو انـداز را هم بر خود انـداخته. هر کسـی می آید او را بخرد، این کنیز قبول نمی کند. به هر قیمتی که می خواهند او را بخرند، او قبول نمی کند. کسی آمد که او را به قیمت سیصد دینار طلا بخرد، این کنیز به او گفت، اگر ثروت تو به انـدازه ثروت سـلیمان علیه السـلام باشـد و حشـمتت هم به عظمت حضـرت سـلیمان علیه السـلام برسـد، من نخواهم گـذاشت که عمر بن یزیـد من را به تو بفروشد. من باید خودم خریدارم را پیدا کنم. یک امتیاز این کنیز، آن است که نمی گـذارد، خریـداری به او دست بزنـد، مثلاً بین کنیزان برود و دست بر روی شانه اش بگـذارد و بگوید، من این کنیز را می خواهم. اگر کسی حتی به یک قدمی اش برسد، او فریاد

می زنـد. این فریـاد، به خـاطر عفت، پـاکی و طهارتش است؛ یعنی برای پاکی فریاد می زنـد؛ برای این که خطر می خواهـد به عفت و نـاموسِ مملکتی نزدیـک بشود. در چنین موقعیتی بایـد همه داد بزننـد؛ آن هم فریـادی که خطر را برانـد و دور کنـد و سیطره خطر را بشکند؛ یعنی نگذارید دست نامحرمی به ناموس مسلمان ها برسد و حتی لباسش را لمس کند.

این کنیز نمی گـذارد، نه کسـی به او نزدیک شود، و نه کسـی به لباسـش دست بزنـد، و نه کسـی هم او را بخرد. هرگاه چنین شود، او فریاد می زند و از خود دفاع می کند. این ها علایم این کنیز است.

بشر بن سلیمان می گوید، من نامه و پول را برداشتم و همان روزی که وجود مبارک حضرت هادی امام علی النقی علیه السلام فرمود، رفتم تا به کنار معبر فرات رسـیدم. تمام جریاناتی را که امام برایم تعریف کرده بودند، من به چشم خود دیدم. امام علیه السلام ، دفتر آفرینش و مصداق این آیه قرآن است: «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ» (۱)

۱- یس: ۱۲.

«امـام مبين»، غير از امام معصوم چه كسـى است؟ همه چيز را خداونـد در وجود امام معصوم شـماره كرده است؛ امام به تنهايى كتاب آفرينش است، كتاب نفسـى پروردگار. طبق قرآن، ما سه كتاب در اين عالم داريم: كتاب تكوين، كتاب تشـريع و كتاب نفسـى. در وجود امـام هم خطوط كتـاب تشـريع ثبت است و هم خطوط كتـاب تكوين. وگرنه او امـام نبود؛ پيشوا نبود؛ واجب الاطـاعه نبـود؛ بلكه او مثـل بقيه، فردى معمولى بود. ديـدم كه اين كنيز دارد تمـام برنـامه هـايى را كه امـام هـادى عليه السـلام فرموده بود، اجرا مى كند. عمر بن يزيد گفت، خانم! تكليف من چيست؟ شما كه همه مشترى ها را دارى رد مى كنى؟

گفت، من به انتخاب خودم بايد مشترى انتخاب كنم. اگر من را به غير چنين كسـى بفروشـى، آن خريدار ضـرر مى كند؛ چون من خودم را مى كشم و هلاك مى كنم؛ يعنى به قيمت جانت هم كه شده، جايى كه نبايد قرار بگيرى، قرار نگير.

ابن زياد به ميثم تمار پيشنهاد بيزارى از اميرمؤمنان عليه السلام را داد. ميثم گفت، جايگاه بيزارى،

جای من نیست. ابن زیاد گفت، می دهم بر سر همان داری که تو را بر آن به صلیب کشیده ام، دست و

ص: ۲۰

پـایت را قطع کننـد. گفت، دست هـا و پاهـایم را قطع کن، امـا جـایی که داری من را به آن دعوت می کنی، جـای من نیست؛ جایگاه انسان، ایمان است؛ کرامت است؛ عفت است؛ سـداد است؛ درستی است؛ سـلامت است؛ من را به آن جایی دعوت می کنی که جای من نیست. هر چند به قیمت جانم تمام بشود، به چنین جایی نمی آیم و چنین پیشنهادی را قبول نمی کنم.

کنیز گفت، اگر من را به کسـی که من انتخـاب نکردم بفروشـی، من خـود را هلاـک می کنم. بشـر می گویـد: من خودم جلو آمدم و به عمر بن یزید گفتم، من نامه ای دارم که آن را یکی از بزرگان نوشته است؛ از این که امام علیه السلام به من فرموده بود، من به تو اطمینان دارم و می خواهم سـری را به تو بگویم، می دانستم که نباید اسم امام علیه السلام را ببرم؛ چون مأمورین مخفی بنی عباس به دنبال این بودنـد که حـداقل تا می تواننـد جلوی به وجود آمـدن امام دوازدهم را بگیرند، و حداکثر هم به دنبال این بودند که اگر ایشان به وجود آمد، با پی جویی او را نابود کنند. خیلی باید آدم مورد اعتماد امام معصوم

باشـد که سِرّ را فـاش نکنـد. بشـر گفت، این نامه را یکی از بزرگان نوشـته و اخلاق، رفتار، کردار و وضع خود را در این نامه توضـیح داده است. اگر اجازه می دهی، من این نامه را به این کنیز هم بدهم که بخواند تا با خواندن اوصاف صاحب نامه، اگر دلش خواست، حاضر شود به او فروخته شود. عمر نامه را گرفت و به آن کنیز داد. کنیز نامه را باز کرد.

گوش می خواهد ندای آشنا

آش___نا دان_د ص_دای آشنا (۱)

کنیز کلمه به کلمه نـامه را در زیر چادر عصـمت و عفت نگاه کرد و مثل ابر بهار اشک ریخت، و بعـد به عمر بن یزیـد گفت، من را به صاحب همین نامه بفروش.

بشر می گوید، وارد قیمت شدیم تا بالاخره هر دو نفرمان بر سر قیمت دویست و بیست درهم توافق کردیم، و به همان دویست و بیست درهمی که

۱- عمان سامانی.

وجود مبارک حضرت هادی علیه السلام به من مرحمت کرده بود، کنیز را به من فروخت.

برادران مؤمن و شیعه! اعتماد تا کجا؟ که امام هادی علیه السلام به یک مرد غریبه تنها بگوید، به بغداد برو و کنیز جوانی را بخر و او را برای من به سامرا بیاور؛ چون امام می داند که این مرد، نه نگاه به این کنیز می کند، و نه سخن اضافه ای با او می زند؛ یعنی یک شیعه باید نسبت به یک زن بیگانه و غریبه، این گونه باشد، نه اهل نگاه، و نه اهل سخن گفتن اضافه. این خواسته امام علیه السلام است؛ خواسته پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است؛ خواسته پروردگار است: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ.... وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ». (۱)

نسبت به این وضع

۱- نور: ۳۰ _ ۳۱.

موجود که ما داریم، خدا و پیغمبر و ائمه: راضـی نیسـتند. نسـبت به این تماس با با نامحرم، نسبت به این وضع پارک ها، نسبت به این وضع فرودگاه ها، نسـبت به این وضع اتوبوس ها، نسـبت به این وضع تاکسی ها و نسبت به این وضع مغازه ها که در آن ها رعایت محرم و نامحرمی نمی شود، و نسبت به این وضع ناهنجار که گروهی از زنان و دختران با مو و روی باز و گاهی هم با بـدن باز و با نمایش زینت های شان، در جامعه ظاهر می شونـد. خدا، انبیاء و ائمه راضـی نیسـتند؛ چرا که این برنامه ها مبدأ تولید انواع گناهان و مفاسد است و سـبب در هم شکسته شدن پایه های اساسی خانواده و جامعه، و ازدیاد طلاق و کثرت گناه می گردد.

راز دستور امام هادی علیه السلام به روایت نرجس

بشر می گوید: به آن کنیز گفتم، خانم! شما صاحب این نامه را شناختید که حاضر شدید به او فروخته شوید؟ گفت: مگر هنوز ایمـانت کامل نیست و در دلت نسـبت به معرفت به فرزنـدان انبیاء اشـکال داری. من کنیز نیسـتم و پادشاه زاده هسـتم. اسم من ملیکا است و دختر یشوآ فرزند سـلطان روم شـرقی هسـتم، و مادرم از فرزندان حواریونی است که به شـمعون بن صـفا، وصـی حضـرت عیسـی علیه السـلام ، منتسب هسـتند. داسـتان من داسـتان ساده ای نیست. بشـر بن سلیمان! امام زمان تو را بی علت به دنبال

بردن من نفرستاده است. من حکایت بسیار عجیبی دارم که آن را برایت نقل می کنم، و آن را نقل کرد تا این نقل بماند و به ما برسد و ما هم از این داستان پندها ، عبرت ها و درس ها بگیریم: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبَابِ».(۱) جاهلان از این حکایت ها درس نمی گیرند و تنها عاقلانند که از آن ها درس می گیرند: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبَابِ.» (۲)یوسف: ۱۱۱.(۳)

خانم ماجرا را چنین نقل کرد: پدربزرگم که سلطان روم بود، من را که سیزده سالم بود وخیلی هم برایش عزیز بودم و نوه مورد علاقه اش بودم، صدا زد و گفت: دخترم! می خواهم زمینه ازدواج تو را با برادرزاده ام فراهم کنم.

پدربزرگم قصر را زینت کرد و تخت مهمی را گذاشت و می خواست پسر برادرش را بر بالای آن بنشاند. از سیصد نفر از علمای مسیحی، هفتصد نفر از بزرگان قوم و چهارهزار نفر از اشراف، اعیان و سرشناسان پایتخت هم برای این بر تخت نشستن برادرزاده اش

۱- یوسف: ۱۱۱.

۲-

۳-

دعوت کرد و بعـد او را آوردنـد و بر روی تخت نشاندنـد. همین که او بر آن تخت نشـست، پـایه هـای تخت از هم در رفت و سرنگون شـد و پسـر برادرش افتـاد. کشـیشان و رهبانان مسـیحی به پـدربزرگم گفتنـد، ما فکر می کنیم در این برنامه نحوستی باشـد. پس ما را آزاد کن که برویم. پـدربزرگم مخالفت کرد و دوباره پایه های تخت را برپا کردنـد و تخت را آماده نمودند. همین که پسـر برادرش را بر روی تخت گذاشـتند، همه صـلیب هایی که منحرفان مسیحی ساخته و کنار آن تخت چیده بودند، ریختنـد و دوبـاره پـایه های تخت از هم جـدا شـد و پسـر برادرش هم افتاد. مجلس را جمع کردنـد. همه از این اوضاع متعجّب بودنـد. پـدر بزرگم خیلی متأثر و نـاراحت به درون دربـار رفت. شب شـد و من خـوابم برد. در عـالم خـواب، جـد مـادری ام، شمعون بن صـفا را دیدم که با انسانی الهی به نام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم ، پیغمبر با عظمت اسلام، رو به رو شـده است. او به جـد مـادری من گفت، من آمـد ه ام از این دخـتر که از نسـل تـو است، برای فرزنـدم خواسـتگاری کنم. بعد فرزندش را نشان داد و اسمش را برد و گفت، او امام حسن عسکری علیه السلام است. عیسی بن

مریم علیه السلام به شمعون بن صفا، جد مادری ام گفت، به این وصلت رضایت بده که عزت و شرف خانوادگی تو در این وصلت است.

من در این جا بر روی کلمه ای اصرار کنم و رد بشوم: با خانواده ای ازدواج بکنید که باعث عزت و شرف شما باشد.

در آن عالم رؤیا، عیسی مسیح علیه السلام به شمعون بن صفا گفت، این ازدواج را بپذیر که این پیوند مایه عزت و شرف است. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پول کلانی را که نمی خواست مهر کند و کاخ هم که نمی خواست به عروس و داماد بدهد. مسیح علیه السلام که عزت و شرف را در پاکی ها می دید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(۱). گفت، قبول دارم. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به مسیح علیه السلام فرمود، من خودم عقد این پسر و دختر را می خوانم، و سپس خطبه عقد را خواند و من از خواب بیدار شدم. از آن وقت من غرق در تعجّب هستم که این چه خوابی بوده؟ من از ترس کشته شدن، بیم داشتم که ماجرای خوابم را برای پدر و پدربزرگم بگویم و در

۱- احزاب:۳۳

خودم آن را پنهان نمودم. بعد از این خواب، عشق دیدار حضرت عسکری علیه السلام تمام وجود مرا فراگرفت و من از خوردن و آشامیدن بازماندم و بدنم ضعیف شد و به شدت بیمار گشتم. در شهر های روم، پزشکی نبود، مگر این که پدربزرگم او را برای درمان من آورد، ولی آن ها از درمان من مأیوس شدند. روزی پدربزرگم به کنار تختخوابم آمد و گفت، عزیز دلم! تو هر چیزی بخواهی، من آن را برای تو فراهم می کنم. گفتم: پدر بزرگ! دلت می خواهد مسیح و مریم علیه السلام به من نظری کنند و من را شفا دهند. گفت، آری، عزیزم! مریضی ات زندگی همه ما را به هم زده. گفتم، شما تعدادی اسیر مسلمان در زندان هایتان دارید، آن ها را آزاد کنید تا من شفا داده شوم؛ یعنی اگر می خواهید مریض هایتان معالجه شوند، غیر استفاده از دوا، کار خیر هم بکنید؛ گرفتاری را نجات بدهید؛ زیر بغل افتاده ای را بگیرید؛ مشکل یک مشکل دار را حل کنید، چنین کار هایی در علاج بیمار شما مؤثر است.

پدربزرگم که به آزادی اسرا اقدام نمود، حالم خوب شد و کمی توانستم غذا بخورم. بعد از چهار

شب، خواب دیگری دیدم. این بار دیدم که دو خانم آمدند و در دو طرفم ایستادند. یکی از آن ها، مریم سلام الله علیها ، مادر عیسی علیه السلام ، بود و دیگری هم فاطمه زهرا سلام الله علیها ، دختر پیغمبر اسلام. تا حضرت زهرا سلام الله علیها را شناختم، دامانش را گرفتم و گفتم، خانم! اگر من را برای پسرتان عقد کردید، پس پسرتان کجاست؟ چرا نسبت به من وفاداری نمی کنید و به من جفا می نمایید؟ فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمودند، پسر من به تو چه جفایی کرده؟ گفتم، تنها یک شب من او را پیش پدرتان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیدم و تا حالا دیگر او را ندیده ام. این پسر کیست و چرا به خواستگاری من نمی آید؟ فاطمه زهرا سلام الله علیها به من فرمود، این امر علت دارد. پرسیدم: علتش چیست؟ ایشان فرمود، علتش این است که تو مشرک هستی و در آیین غلطی به سر می بری. هر چشمی که نمی تواند امام عسکری علیه السلام را ببیند. گفتم: چکار کنم تا او را ببینم؟ حضرت فرمود، شهادتین را بگو و از آلودگی شرک و آلودگی آیین غلط مسیحیت پاک شو:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس بر آن پاک انداز(۱)

در خواب، من با تمام وجودم، به دست حضرت زهرا سلام الله علیها مسلمان شدم. بعد حضرت به من فرمود، از فردا شب به بعد، هر شب پسرم به تو سر می زند. دیگر، از فردای آن شب، امام عسکری علیه السلام را در خواب می دیدم. یک شب امام عسکری علیه السلام را خواب دیدم که به من فرمود، ملیکا! به زودی بین پدربزرگت و مسلمان ها جنگی می شود، سه و چهار نفر از زنان دربار را انتخاب کن و بعد برو خود را به لشکر مسلمان ها نزدیک کن. مسلمان ها می آیند تو را دستگیر می کنند و به بغداد می آورند. ما کسی را به بغداد می فرستیم تا تو را بیاورند. این داستان من بود.

۱- حافظ.

مژده امام هادی علیه السلام به نرجس به ولادت امام عصر عجله الله تعالی فرجه الشریف از او

بشر می گوید: وقتی خانم ملیکا را به سامره آوردم و او به خانه حضرت هادی علیه السلام وارد شد، در

ص: ۳۱

اولین باری که در بیداری چشم این انسان والا به امام هادی علیه السلام می افتد، حضرت به او می گوید، نرجس، و او را به اسم اصلی اش صدا می زند. بعد از او می خواهد بنشیند و به او می گوید که آیا دلت می خواهد در اولین برخوردت این مبلغ پول را به عنوان هدیه و چشم روشنی به تو بدهم، یا این که مژده ای را به تو بدهم. خوش به حال قلب هایی که از پول آزاد است. نرجس گفت: یابن رسول الله! پول نمی خواهم و مژده را می خواهم. حضرت علیه السلام فرمود: به تو مژده می دهم که آن کسی که در عاقبت، تمام دنیا را پر از عدل و داد می کند، بعد از آنی که پر از ظلم و جور شده، از تو به دنیا می آید. تو این قدر پیش خدا ارزش پیدا کرده ای که ظرف وجود تو، شایستگی تربیت کردن پرچمدار عدل جهانی را دارد. او که نتیجه همه انبیاء و امامان است، از رَحِم تو به دنیا می آید. بعد حضرت فرمود، خواهر، حکیمه خاتون! بیا ایشان همان خانمی است که درباره او به تو می گفتم. او را ببر و حلال و حرام خدا را به او یاد بده. عبادت ها را به او یاد بده؛ یعنی اگر می خواهید ظرف وجودتان، شایستگی

منابع فیض حق را پیدا کند، عبادت خدا کنید و رعایت حلال و حرامش را بنمایید. (۱)

حکیمه خاتون یک روز آمد و به برادرش حضرت هادی علیه السلام گفت: این دختر همه تعالیم دین را یاد گرفته است و به زیبایی هم خدا را عبادت می کند. بعد حضرت فرزندش، امام حسن عسکری علیه السلام ، را صدا زد و به او فرمود: پسرم! این دختر، لایق آن شده که من او را برای تو عقد کنم. سپس او را برای امام عسکری علیه السلام عقد کرد و پس از گذشت مدتی، حضرت نرجس سلام الله علیها به شوهرش، امام عسکری علیه السلام ، گفت: به من مژده شده بود که من حامله می شوم، ولی چرا چنین نشدم؟ حضرت به او فرمود: شما الان حامله هستی، ولی حاملگی ات، مثل حاملگی مادر موسی است. این سرّ خداست که در شکم تو می باشد. این حجت خدا و بقیه الله است. هر چشمی نباید او را ببیند و هر گوشی نباید صدایش را بشنود تا شب پانزده شعبان که به منزله شب قدر است. در شب پانزدهم، امام عسکری علیه السلام فرمود: امانت خدا امشب بی درد به

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۱۸ _ ۴۲۳.

دنیا می آید ؛ یعنی با خدا، پیغمبر و امامان بسازید که همه دردها علاج است. بی درد به دنیا می آید. نیمه شب بود که حضرت حجت عجله الله تعالی فرجه الشریف به دنیا آمد. مادرش می گوید، به محض این که حضرت از بدن من جدا شد، صدایش در آمد: اشهد ان لا اله الاالله و ان جدی رسول الله، و همین طور ادامه داد و شهادت داد به امیر مؤمنان علیه السلام ، به حضرت مجتبی علیه السلام ، به حضرت سیدالشهداء علیه السلام ، به زین العابدین علیه السلام ، به امام باقر علیه السلام ، امام صادق علیه السلام ، به موسی بن جعفر علیه السلام ، به حضرت رضا علیه السلام ، به حضرت جواد علیه السلام ، به حضرت هادی علیه السلام و به پدر بزرگوارش و به عنوان امامان واجب الاطاعه به آنان سلام کرد. بعد امام عسکری علیه السلام گفت: او را پیش من بیاورید. در همان آغوش اول، امام علیه السلام به شانه فرزندش نگاه کرد و دید بر شانه اش این آیه مهر خورده: «وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ».(۱)

۱- قصص: ۵.

خدایا! ما را از شـیعیان واقعی امام زمان قرار بده. خدایا! ما را مورد محبت امام عصـر قرار بده. خدایا! به احترام امام زمان عجله الله تعـالی فرجه الشـریف اسـرائیل را نابود کن و مسـلمان ها را پیروز فرما.دین ما، کشور ما را از حوادث حفظ فرما و دختران و پسران ما را از شرّ فرهنگ غرب در امان و محفوظ بدار.

ص: ۳۵

پاورقی

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹